فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc466470818)

[مقدمات حجیّت استصحاب عدم ازلی 2](#_Toc466470819)

[عرف دقیق 3](#_Toc466470820)

[جریان استصحاب عدم ازلی در اقوال سه‌گانه اول 3](#_Toc466470821)

[بیان شهید صدر در جریان استصحاب عدم ازلی 4](#_Toc466470822)

[ثبوت و نفس الامر ماهیات 4](#_Toc466470823)

[ظرف بین وجود و عدم 5](#_Toc466470824)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول فقه/عام و خاص/ تمسک به عام در شبهه مصداقیه خاص/استصحاب عدم ازلی

# اشاره

جمع‌بندی این مبحث به این صورت شد که؛ برای اثبات حجیّت استصحاب عدم ازلی؛ نیاز داریم که اثبات بکنیم؛ قیدی که خاص به عام وارد می‌کند؛ به نحو سلب تحصیلی و قضیه حینیه است.

بیان مسئله این بود که؛ زمانی که گفته می‌شود: «اکرم العلما» و بعد می‌گوید: «لا تکرم العالم الفاسق»، بر عام یک تخصیصی وارد می‌کند، عام به‌ظاهر قید ندارد و با چهار احتمال مواجه هستیم:

1- درواقع هم «اکرم العلما»، هیچ قیدی نخورده است، نظر مرحوم آقا ضیاء است.

2- عام قید به نحو موجبه معدولة المحمول خورده است، «اکرم العلما غیر الفسّاق»، نظر مرحوم نائینی است.

3- عام قید به نحو موجبه سالبة المحمول خورده است، «الذی لیس بفاسق»، نظر مرحوم امام است.

4- عام قید خورده است؛ اما با دو ویژگی: 1- سلب تحصیلی، مثل «عالم لیس بفاسق» 2- توصیفش به نحو تقییدی نیست؛ قضیه حینیه است.

با احتمال چهارم؛ راه برای استصحاب عدم ازلی باز می‌شود.

احتمال چهارم که مبنای موردقبول ما بود، با شش یا هفت اشکال مواجه بود که پاسخ دادیم.

# مقدمات حجیّت استصحاب عدم ازلی

حجیت استصحاب عدم ازلی مبتنی بر مقدماتی است:

1- در میان احتمالات چهارگانه؛ سلب تحصیلی و احتمال چهارم را پذیرفتیم، دلیلش هم این است که؛ قیدی که به عام واردشده و لفظی که داریم؛ «لا تکرم العالم الفاسق» است، با استفاده از این لفظ؛ عقل ما می‌گوید که باید چیزی وارد بر این عام شده باشد، آن چیزی که وارد عام شده؛ باید حداقلی آن را در نظر گرفت، حداقلی‌اش؛ «لیس بفاسق» است، اما بیشتر از این؛ قرینه می‌خواهد.

2- قید «لیس بفاسق» که سلب است و در اینجا آمده است، به نحو قضیه حینیه است و به نحو توصیف قیدی نیست؛ دلیلش این بود که جاهایی که موضوع مرکب از چند تا قید است؛ تقید این‌ها؛ جدای از واقعیت آن‌ها، اخذ در موضوع نشده است و تقید فقط یک تصویر ذهنی است که این‌ها را به نحو قضیه حینیه نشان بدهد.

3- «لیس بفاسق» که مستصحب است؛ در ازل جایی داشته است؛ همان امر ازلی ابدی الآن هم صادق است و لازم نیست مستصحب در حالت سابقه‌اش اثر شرعی داشته باشد؛ اصولاً استصحاب در ظرف استصحاب باید اثر شرعی داشته باشد؛ «لیست بقرشیة» که هنوز زن نیست، اثر شرعی ندارد؛ اما درزمانی که موضوع موجود است؛ اثر شرعی دارد؛ برای اینکه جزء موضوع است، «لیست بقرشیة» در طول زمان یکی است و اثر شرعی در زمان استصحاب هم کافی است.

براساس این مقدمات می‌گوییم که استصحاب عدم ازلی معتبر است.

# عرف دقیق

عرف دقیق زمانی که مسئله را خوب تصویر بکند، هیچ مانعی نیست که در اینجا استصحاب جاری بشود.

«کان الله لم یکن معه شیء»، مفهومش را عرف تصور می‌کند. به لحاظ قید عام و خطاب استصحاب هم هیچ انصرافی نیست که مانع از این باشد.

# جریان استصحاب عدم ازلی در اقوال سه‌گانه اول

مسلک دوم در استصحاب عدم ازلی است که شهید صدر در میان بحث‌هایشان؛ اشاره‌ای کرده‌اند و مسلک دوم این است که حتی اگر قائل به یکی از احتمالات سه‌گانه اول (معدوله یا موجبه سالبة المحمول) بشویم؛ بنا بر آن احتمالات هم می‌شود استصحاب عدم ازلی را تصریح کرد.

بیان مسئله این است که اگر بگویید اکرم العلما و عام هیچ قیدی نمی‌خورد، استصحاب عدم ازلی نمی‌شود؛ بگویید قید می‌خورد به نحو موجبه معدولة المحمول، نمی‌شود؛ بگویید قید می‌خورد به نحو موجبه سالبة المحمول، باز هم نمی‌شود؛ اگر ‌گفتید به نحو سالبه محصَّله که احتمال چهارم بود، می‌شود؛ اما آن سه احتمال نمی‌شود.

مسلک دوم می‌گوید این است که نه حتی ممکن است که ما یکی از دو احتمال دو و سه را بپذیریم یعنی بگوییم اینجا موجبه معدولة المحمول یا موجبه سالبة المحمول داریم ولی باز هم می‌توانیم استصحاب عدم ازلی را درست بکنیم. این بیانی است که مرحوم شهید صدر در تقریرشان به آن اشاره کرده‌اند و از ایشان نقل شده است. حالا این مسلک دوم می‌گوید که روی آن احتمالات هم می‌شود استصحاب عدم ازلی را معتبر کرد.

بیان مسئله هم این است که بنا بر موجبه معدولة المحمول یا موجبه سالبة المحمول؛ قید «لا فاسق» که موجبه معدولة المحمول است یا «الذی هو لیس بفاسق» که موجبه سالبة المحمول است، این قید که به این صورت در دلیل می‌آمد، موضوع دلیل و جزء موضوع می‌شد، آن چه موضوع می‌شد، لا فاسقی است که وصف یک موجود است؛ برای اینکه معدوله همیشه عدم ملکه و وصف یک موجودی است.

«الذی هو لیس بفاسق» سالبةالمحمول است و سلبی است که وصف یک موجودی است و این عدم نعتی و وصفی در ازل و قبل از وجود موضوع سابقه نداشت و استصحاب در اینجا جاری نیست.

مشکل اینجا بود که؛ قید و وصف لا فاسق به نحو معدوله یا الذی لیس بفاسق که سالبة المحمول است، قید در یک قضیه موجبه می‌شدند؛ قضیه موجبه هم ثبوت شیء لشیء و فرع ثبوت مثبت له است که عدم ملکه بود و باید موضوع داشته باشد، آن وقت قید نعتی عدم ملکه‌ای که در ازل سابقه ندارد؛ برای اینکه موضوعی نبود که این عدم ملکه‌اش بشود؛ لذا استصحاب جاری نمی‌شد.

# بیان شهید صدر در جریان استصحاب عدم ازلی

شکل بیان شهید صدر برای رفع مشکل؛ متوقف بر یک مقدمه‌ای فلسفی است و آن مقدمه فلسفی این است که؛ در فلسفه و منطق گفته‌شده که تقابل وجود و عدم، تقابل به نحو تناقض است و لا واسطة بین الوجود و العدم، نظر غالب مناطقه و فلاسفه و متفکرین این است که؛ «الوجود و العدم نقیضان و لا واسطة بین النقیضین» به‌عبارت‌دیگر «النقیضان لا یجتمعان و لا یرتفعان»؛ معانی‌اش این است که واسطه‌ای در کار نیست.

اما مقابل این نظریه ‌این است که می‌گویند: چیزهایی داریم که نه می‌شود گفت هست و نه می‌شود گفت که نیست، بین وجود و عدم است، نفس الامر را اعم از وجود می‌دانند؛ می‌گویند: نفس الامر قضایا یا وجود است یا چیزهایی است که حالت حال دارد که بین وجود و عدم است.

در حال معدومیت ماهیات، اوصاف ذاتی ماهیات ثابت است؛ درحالی‌که وجود ندارد؛ لذا می‌گویند ثبوت اعم از وجود است؛ نفس الامر داشتن، اعم از وجود است؛ درحالی‌که اربعه‌ای در عالم نیست، بازهم نمی‌شود گفت اربعه زوج نیست.

«الماهیه من حیث هی هی لیست الّا هی»، زمانی که هیچ ماهیتی در عالم نباشد؛ بازهم «الماهیه من حیث هی هی لیست الّا هی» هست، به این دلیل است می‌گویند: یک احکامی داریم که ولو اینکه وجود ندارند اما یک نوع ثبوتی دارند حتی قبل از وجودشان دارند.

# ثبوت و نفس الامر ماهیات

لذا برخی از متکلمین می‌گفتند: ماهیات قبل از وجود؛ یک نوع تقرری در عالم نفس الامر دارند، وجود ندارد اما ثبوت و نفس الامری دارد؛ نفس الامر هم اعم از وجود است؛ زمانی که می‌گویید: «شریک الباری لیس بموجود»؛ این قضیه صادقه است و نفس الامری دارد که موجود نیست.

قضایای عدمیه هم یک ظرف تقرری دارد که آن، وجود نیست اما یک نوع ثبوتی است.

در عصر ما مارکسیستها همیشه در بحث اصول دیالکتیک می‌گفتند که تز و آنتی‌تز باهم جع می‌شوند؛ عدم و وجود باهم جمع می‌شوند از منظر دیگری قانون اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین را نقض می‌کردند

مرحوم شهید صدر عالم واقع و نفس الامر و ثبوت را اوسع از وجود می‌دانند.

مرحوم نائینی و آقای خوئی و شهید صدر نوعی تفکر عقلی کلامی دارند و بحث‌های مختلفی ازجمله: نفس الامر، جبر و اختیار، بداء است که در اصول آمده است.

مرحوم شهید صدر می‌فرمایند: ما در قضیه عام و خاص، قید عام را به نحو موجبه معدولة المحمول و یا موجبه سالبة المحمول می‌دانیم.

در « المرأة التی لیست بقرشیة» یا «المرأة غیر القرشیة» که موجبه معدولة المحمول است این وصف اثباتی است و نیاز به موضوع دارد، اما ما می‌گوییم؛ در ازل این هم ثابت بوده است، وجود نداشته؛ اما یک نوع ثبوتی داشته است، ماهیت این زن در ازل «لا قرشیة» بوده است، چون ماهیت قبل از وجود را قائل به این است که؛ یک نوع ثبوتی دارد و یک نوع تقرری دارد، در آن ظرف این معدوله صادق بوده است.

# ظرف بین وجود و عدم

لذا در ظرف بین وجود و عدم به نحو موجبه؛ قضیه «المرأة غیر القرشیه» یا «العالم غیر الفاسق» صادق است، فرع این است که یک نوع تقرری داشته باشد که این‌ها در ازل داشته‌اند.

پس قضیه به عکس شد تا حالا می‌گفتیم که اگر معدوله و سالبة المحمول بگیریم دیگر سابقه ندارد؛ شهید صدر می‌فرماید که سابقه دارد و سابقه‌اش هم همان نظریه حال است، نظریه‌ای که واقع؛ اوسع از وجود است؛ در آن ظرف نفس الامر اوسع از وجود، «عالم غیر فاسق» و «مرأه غیر قرشیه» صدق می‌کرده و چون صدق می‌کند؛ همان را استصحاب بکنید.

پس استصحاب عدم ازلی؛ لازم نیست که استصحاب سلب تحصیلی باشد؛ استصحاب همان معدوله و استصحاب سالبة المحمول است.

بااینکه یک‌چیزهایی معدوم هستند؛ می‌گوییم که یک نوع واقعی هم دارند و یک تحقق و تقرری دارند؛ روی همان نظریه‌ای که بین وجود و عدم یک واسطه‌ای است وجود ندارد اما ثبوت دارد که همان سابقه می‌شود و آن را استصحاب می‌کنیم.